

سرپیچی که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهار دانه مروارید
بقیامت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص
کردن قرار داده تا دم واپسین از خرد جدا نساختند *
چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانه
عهد اعلی حضرت بتحریر می آید - روزیکه بر تخت جلوس نمودند
قریب ده کرور روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود از انجمله
لغایت سال حال ده کرور روپیه را جواهر بخرچ انعام و ارمغان
در آمد و پنجاه لک روپیه در معجزات و صدقه و نثار روز و زن
و جشن صرف شد و پنج کرور روپیه را جواهر در جواهر خانه انعام
و باقی در توشکخانه داخل پوشاک خاص موجود - از جمله آن
دو تسبیح مشتمل بر صد و بیست و پنج دانه مروارید و هفتاد
و هفت دانه یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هر دو
تسبیح بیست لک روپیه می شود و زن هر دانه مروارید سی
و دورتی که از عهد عرش آشیانی در جواهر خانه پوشاک خاص
داخل است *

میر محمد صالح مشکین قلم ولد میر عبداللہ زرین رقم ترمذی
متخلص بکاشفی کتاب مناقب مرتضوی تالیف خود از نظر
گذرانید چند ورق بمطالعه در آورده پنجهزار روپیه و قیل ماده انعام
فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرچ
هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن
جراثیم فصل صحت دفعه ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان
اتفاق افتاده و از سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگی یافت -

بعد غسل هزار اشرفی و پنجهزار روپیه بمسئولان رساندند - و عارف چيله را که مرهم او مفید افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت و اسپ بدو بخشیدند - بعده که آن ملکه دوران برای تحلیم بحضور آمد حضرت اعلیٰ طبق پراز لعل و مروارید و زر سرخ و سفید بقیمت لک روپیه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بیگم نثار فرمودند - بعده از طرف پادشاه زاده و دیگر بیگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند - و صدای رود و سرود بر فلک برین رسید - و سمرنی صد و سی دانگ مروارید بقیمت پنج لک روپیه از دست خود بدست بیگم بستند و روز دیگر گوشواره که در گوهر آبدار و دو الماس بقیمت لک روپیه داشت عنایت فرمودند - یک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنایت تازه و لطف زیاده از اندازه مبدول میگردد - سواي آن یازده لک روپیه محصول بندرسورت که در جاگیر بیگم مقرر بود انعام مرحمت نمودند - جمله دوران جشن بزم افروز مع آنچه پادشاه زانها و امرا بصرف آمد و سواي آنچه بانعام حکما در آمد و بمکه متبرکه و مدینه منوره و اطراف روانه نمودند بیست لک روپیه بانعام در آمد - و بموجب التماس نواب قدسیه تقصیر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر بعفو و انواع لطف مبدل گردید - و منصب پانزده هزاری ده هزار سوار بدستور سابق جاگیر بحال فرموده بدیگر عنایات معزز ساختند - و حکیم داؤد را منصب ده هزاری دوصد سوار و اسپ و فیل و یک مهر و یک روپیه هر یک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجه بیگم مرحمت نمودند حکیم صومناکه سی هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاری صد سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت دیگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند و چهار
 لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مسیحان حرمین که
 بقصد شفای بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانه مکه معظمه
 ساختند - و از چراغان عالم افزوز که هفرمندان همه دیار بطرحهای
 مختلف بآئین بفتی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش
 گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح
 خصوصیات آن بزم بهشت مشاکل چگونه پردازد که محمول باغراق
 مینماید *

و بعد از آخر ذی قعدة بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر
 متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکمای
 یونان و هند و فرنگ و عارف چیله برای جراحات بیگم نموده بودند
 بعد کوچ بار دیگر جراحات با جوشش درآمد و مانده بید مانعی پادشاه
 گردید - روزی که بمنزل متھرا نزل و مقام واقع شد محمد علی نوجدار
 آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمی دارد که برای همه
 جراحات نافع و بحکم آب حیات اثر حیات می بخشد - حکم بلحضار او
 فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید
 که نشان جراحات نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدھلی که
 رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده
 خلعت و زرینه برای زن او بخشیدند - و محمد علی نوجدار را بعطای
 امانت و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
 را صوبه دار احمد آباد ساخته بعنایات خاص نواخته او آخر ذی حجه
 مرخص فرمودند - و به سهند که رسیدند جشن نوروز را ضمیمه

شادی عمل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش
 لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر
 مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده
 ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و
 بدخشان و ظلم و تعدی از بکان و اختلال تمام راه پادشاه میان پدر و
 پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذر محمد خان بعرض
 رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم
 و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکز خاطر است و عنقریب
 پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن توره
 سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار
 آزموده واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان
 میر بخشی را برای معاونت و سزایی آن کار نزد علیمردان خان
 مرخص ساختند •

درینولا بعرض رسید که صفر خان قلعه دار قندهار ازین حصار
 ناپایدار رخت هستی بربست - پسران او را بعنایت اضافه
 و خلعت مائی نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از
 بسیاری برف دست و پای اکثر مردم برباد فنا رفت طی می نمودند
 چنانچه طغرای مشهدی گفته • بیت •

ز بیم برف آن کوه خطرناک • رسیدند مردمک از چشم افلاک
 چنان درویی برودت پافشوده • که آتش در درون سنگ مرده
 ترقه ربیع الاول داخل دولتخانه کشمیر گردیدند - چون از زبانی
 سکنه آن دیار حمن سلوک ظفرخان بعرض رسید لک رویده

منجمله مطالبه ذمه او معاف فرمودند هر روز و هر هفته در باغی
و مکانی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفایور که در
تیرول پادشاه بیگم مقرر و اسم بامسمی بود بیگم تهیه ضیافت
گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر
پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافه در هزاری داده از
اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را
بعنايات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینوقت از
عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطه شهرت طلب
کومت قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباس اشتهار یافت -
واجه جغت سنگه و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه
رای سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیرا عبدالرحیم خان خانان
و شمس الدین بنی مختار را باجمعی دیگر امرا مرخص ساختند -
و دوازده هزار بندو قچی همراه داده مبلغ بیست لک روپیه از خزانه
دار السطنت حکم فرمودند که به بندهای پادشاهی بطریق مساعدت
رسانند - کنار تالاب قل را که پسند طبع افتاده بود چندشعبا چراغان
نمودند و در صفا و فضا یر دیگر سیرگاه ترجیح دادند - چنانچه ظهرا
گوید •

درین دریاچنان جوش سرود است • که هر موجش ز آب نغمه رود است
ز عکس لاله رخساران سرکش • فتاده ماهیان در دام آتش
ز هر زورق صدای نغمه تر • زده موج طرب برگوش اختر
و گسطنبور رشک موج آب است • بدستش کاسه چشم حباب است
از واقعه لاهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیری نو معلم که وقت شب باو رساند بحاط حیاط در نور دیده پنج پیر بعد زخمی شدن زننده مانده نقد و جنس که داشت مع وصیت نامه بخط خود در ماده فرزندان بخدمت بادشاه نوشت - اگر چه خان دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبه سفت و ناهموار بود که آخر تیر آه مظلومان کار او را ساخت اما چون در کار پادشاهی و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد پادشاه از خبر واقعه او ملول گشته پسران او را موافق وصیت سرافراز تقسیم توک و عطای منصب ساختند - سوای زنی که بفرزندان تقسیم نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط درآمد - سید محمد و سید محمود هر دو پسر کلان را هزاری هزار سوار و عبد الغنی پسر خرد را به پانصدی سرافرازی دادند - و شایسته خان را از اله آباد تغییر نموده بصره داری مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

چشم آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید - اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مقتدر ساخته مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار در اسبه و سه اسبه سرافرازی یافت - سیادت خان برادر او را باو تعیین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطنی و استعداد ظاهری او دلنشین پادشاه جوهر شناس قدر دان گردیده بود از تغییر اسلام خان بپایه وزارت کل و عطای خلعت و جمدهر و قلندان مرصع

و اضافه هزار پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعد که اصالت خان نوزد امیر الامرا علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوری لشکر و انزوقه و تعیین امرا بصفت هموار نمودن راهها پرداخت - و امرای دیگر نیز پیهم بکابل رسیدند - درین ضمن تپانه دار غوریند باسم خلیل بیگ آمده قاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامه نفاق و لشکر کشی و از یک کتی میان پدر و پسران یعنی عبد العزیز خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حارس قلعه کهمرد که قلعه سرحدی است بکمکه جمعی که همراه سبحان قلیخان که از طرف عبد العزیز خان برای تسخیر حصار شادمان آمده بودند رفته قلعه مذکور خالی ست اگر لشکری همراه من دهند بدمد اقبال لایزال پادشاه عدو مال به تسخیر می آرم - علیمردان خان سه هزار سوار که از آن جمله هزار سوار خود او بود بسرداری فرهاد غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته حقیقت پیهم برنگار و الا بتاخت و تازاج نواح آن طرفها پردازد - بعد که فرهاد و خلیل بیگ کهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه نشینان از بدبختی آمدن فوج هندوستان محصور ناگشته از قلعه برآمده راه فرار اختیار نمودند - و خلیل بیگ و فرهاد بی آنکه شمشیر از غلاف برآید و یا تیر در خانه کمان جاگیرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گرالی و کمپابی گاه و غله اصلا نخورد در قلعه نمانده بود و خلیل بیگ و فرهاد بکمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مآذده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاری و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوری ذخیره قلعه تازه بتسخیر در آمده نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبیره مبارز خان را با پنجاه سوار تنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخمت و تازاج اطراف و گرد آوری ذخیره گردید - امیر الامرا که در انتظار امرای کومکی روز میشمرد بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دور بینی اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را بغوریند رسانده از آمدن ازبکیه برای خلاصی قلعه گوش بر آواز باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت برنگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نیز از غلبه سواس خام کاری خلیل بیگ و فرهاد انتظار کومک نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج ازبکیه آخر شب غافل داخل قلعه گهرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آوازه رسیدن ازبکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه خالی غله رساند جمع کثیر را کشته و زخمی ساخته باز راه صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه کوب روانه شد - دوسه منزل قطع نمانده خبر شنید که قلعه بتصرف ازبکیه در آمد و قلعه دار زخمی گشته با بعضی همراهان عربان و پیاده بحال تبلا خود را بفوج پادشاهی رساند امیر الامرا خواستند که فوجها بدرها تعیین و روانه نمایند - درین ضمن خبر رسیدن فوجهایی

نذر محمد خان بر سر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر امیرالامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند و گفتند که از درها زیاده از یک در سوار پهلوی هم نمی تواند گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هر جا که گذشتند تهازه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکي فرسیده اند از خود فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال بفکر تسخیر قلعه نپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بست و از راه پنجشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر خان و چند امرای دیگر کومکي رسیدند - بعد که چند منزل قطع نمودند دولت بیگ تهازه دار پنجشیر با جماعه که از آن راه خبر داشتند رسیده ظاهر ساخت که ازین راه عبور نمودن متعذر است اگر چه چریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان و بهیر و اسباب و انقال گذشتن بسیار اشکل دارد - و از آنها مقابل هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن ایام برف و سرما بدون برداشتن ادوقه راه طی مسافت نمیتوان نمود - و حال ستوران که از گرانی و کدیایی گاه بجز پوست و استخوان نه ازده معلوم - در برف و سرما هر جا افتادند برنخواهند خاست - و بر سهاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار ازین راههای خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها نه نموده مصلحت کار دران دید که دو هزار سوار انتخابی کار آزموده کارزار دیده بسرداری یکی از بندهای سخت جان کار طلب اسمی قمچی که ادوقه چند روزه موافق قوت لایموت پر پشت

خود و لشکر توانند برداشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار
سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بغواج بندخشان
تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند -
درین صورت اغلب که بعضی اوسهای آن ولایت نیز رجوع
آورده رفیق گزند و سرداری آنها اصالت خان از راه کار طلبی بعهده
خود گرفت - فرمود که اذوقه هفت هشت روزه که در صورت ضرورت
بکار دو هفته آید برداشتنند و برای کوه هندو کش گذشته در هفت
و هشت روز بمنزل پنجشیر و گل بهار رسیدند و آن قدر اسپ و گاو و گوسفند
غنیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر
گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبارزان رزم جوهر طرف تاخته
خرابی بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن و نمودار گشتن از بکبه
مراجعت نمودند - بعده که حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن
و چنان یلغار و تاخت نمودن اصالت خان بعرض رسید خلاف مرضی
پادشاه بظهور آمد - درین ماده پاره نصیحت شفقت آمیز پادشاه را
و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ
تراش و بیل داران و تبره داران برای هموار ساختن راههای قلب و دره
روانه سازند و نجات خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاری
تمام بامصالح توپخانه دران نواح و درها بسر برده سر راه از بکبه
داشته باشند - چون راجه جگت سنگه باظهار تهوری و کار طلبی بعرض
رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرضه ظهور آرد
و بامید قبول این القهاس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست
معمله نمودند بمیان حضرت ادعای او را بپذیرند نموده حکم فرمودند

که عرض لشکر از از لای تقدیر بقید اسم نویسی بطریق موجودات بگیرند بعد ملاحظه موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار بندرتچی زیاد آمد موجب آن از راه قدر دانی نقد از خزانه سرکار دهانندند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران جان نثار کار طلب آن عهد - بهر حال راجه بخدمت ماموره روانه گردیده چون از کتل هفدرکش گذشت فوج خود را در جوق ساخته جمعیت نصف همراه بهار سنگه پسر خود داده هر اول نمود - چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلان تران و کدخدایان آن سرزمین که سوخته بیداد از بکن خونخوار جفا کار مردم آزار بودند بر آمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات به راجه صلاح دادند که اگر قلعه بطریق حصار درین سرحد ساخته شود از میان چنان خدمت بظهور آید که باعث مجرای راجه و مایان گردد - و رهنمونی آنجماعه در دل راجه نقش پذیر گردید - از آنکه راجه از شجاعان صاحبزای گفته می شد دانست که در تیاری حصار خشت و سنگ فرصت زیاد مطلوب است و چوبهای کلان دران کوهها بسیار بهم میرسد و درود گران جلد دست باخود داشت و زمینداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابین راه سراب و اندراب بنای حصار قلعه چوبی گذاشته برجها از سنگ و گل قرار داده اول خود شریک کار گردید و باطاعت و رفاقت راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلدگ و تیشه بدست گرفته رفیق نجار و گلکار گشته حصارى که در یکسال اتمام آن متعذر می نمود فرصت یک ماه تیار کرده دو چاه عمیق در آنجا کفد قریب

دو هزار سوار برقنداز و تیرانداز در اینجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکجه بسرداری کفش قلیخان تعیین کرد که نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلوریزی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردهی که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرض ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار از بکن فرار نمودند - بعد که راجه تعاقب نمود از بکجه فوج راجه را طرف دره قلب کشیده برگشته بزین تیر باز کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورد باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد از بکن گردید بمرتبۀ نائره کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند - باوجود نسبت باز بکن را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکجه را از مقابل برداشته هزیمت دادند و راجه خود را بفتح و نصرت بقلعه نواحیات رسانده حقیقه بامیرالامرا نوشته مدد کوملت طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکجه برتپانه که راجه بردهنده کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسی مانند که کشته و زخمی نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلفی شوخی آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسب و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شبها را مع همراهان به سمت جانی بحر برده طی مسافت می نمود - درینوقت فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بدمه رسیده باعث تقویت دل یخ بسته راجه پوتان گردید - درین ضمن از بکن که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختی راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگامه قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فریدون هراول ساخته با قائم نموده آنچه شرط جادوت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد - و بعد تردد نمایان که جمعی از راجه پوتان پیکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلمه چوبی خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پوهتر نمود *

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افکنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهای پر سنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را بر حسن خدمت هزار و پانصدی دو بیست سوار از اصل و اضافه نموده بدیوانی سرکار سپردند بدستور سابق مرخص ساختند *

از واقعه کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه دلو از حصار چار عنصوری بقا بآن جهان شتافت بجای او اسد الله برادرش را مقور فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهد بارهه بود ازین جهان بروفته جنان انتقال نمود - باعث مال خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور نپیره سید خان جهان که بحسب فزاعی که با بنی اعمام داشت متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معنی خلافت مرضی پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بپارند و غرق نمی تعداد این سال نور جهان بیگم که در لک روپیه سالیانه می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروفته جاودانی رحلت فرمود گویند بعد از واقعه جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت نه نموده و در مجالس شادی با اختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و در مدت باقی حیات در غم و الم جدائی رفیق آخرت بسر برده در مقبره که در لاهور پهلوئی جنت مکانی برای خویش ساخته بودند مدفون گردید - در خانه پادشاه زاده محمد شجاع فرزند متولد شد مسی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از اصل و اضافه شش هزاری دوهزار سوار سراقاری دادند - شایسته خان الماس صد و شانزده سرخ (109) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند - ایلیچی نذر محمد خان با نامه و قطعه لعل و سی اسب و بیست شتر که قیمت جمله سی هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلیچی مرحمت فرمودند .

درین آوان بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحله عمر به پایان

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنایات سرفوجی و حراست قلعه
چونی ساخته جای پدر او به و مفوض داشتند •

آخر ذی الحجه اول اسفندار ماه الهی پادشاه زاده محمد
مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تغلجی و تیر انداز
و باندار و توپخانه بی شمار بقصد تحسیر بلخ و بدخششان مرخص
ساختند و وقت رخصت اضافه ده هزاری هزار سوار که از اصل
و اضافه دوازده هزاری ده هزار سوار باشد و یک لعل آبدار و طره مرصع
مع مروارید بیش بها و دیگر عنایات مرحمت فرمودند - و امرای
نامدار کارزار دیده کار طلب رزم جو را هر اول بمین و یسار
مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه علیمردان خان هفت
فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و میرزا خان و
عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان کوکه و ذوالقدر
خان و ملتفت خان که همراه هر یک هفت امیر قاسمی تعینات
بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوی باره و از راجپوتان نامدار
شیرشکار هر اول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران
روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت
لک روپیه و دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بروقت بکار
بندهای پادشاهی آید - و حکم شد که چون هنوز هوای سرد و وفور
برف درها و راهها باعث تصدیح تردد لشکر است امرا در ملک
کهکرا و حسن ابدال و هرجا علف زار و اثر ببینند چند روز توقف
نمایند و لشکرها از راه کوتلهای مختلف بدفعات بگذرند که بلا
تصدیح عبور واقع شود - بعده که مواکب گواکب شمار در کابل فراهم آیدند

قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش آهنگ شده
 نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غور بند را بتصرف
 در آورند - بعده بتعخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق
 پردازند بعد از مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند .
 چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمی آب و گرد آمدن
 افواج گرانی غله بمرتبه شده که مردم فرزندان خود را می فروشند
 بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگرخام و پخته
 در ده جا یعنی دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار
 روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هر که هر جا فرزند
 خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را
 بمادر و پدر او بدها نند .

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفی رشته
 محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام
 اخلاص جان نثار خان را با نامه تهنیت و تعزیت و قدری جواهر
 و مرصع بقیامت یک لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچه
 کشمیر و بنگالا و احمد آباد و شیره بقیامت دو لک روپیه نزد زبد
 اردمان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت
 این معنی که رو آوردن علی مردان خان بدین درگاه برای حب
 دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت
 غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علی پسر کلان
 علیمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حادان حسب الطلب
 شاه صفی فرستاده بود درج نمودند .

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل
 هیجدهم صفر وسط فروردی از دارالسلطنت لاهور رایت
 ظفر اثر طرف دارالملک کابل برافراشتند - جمفر خان را صوبه دار
 پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر
 پیشتر روانه شده بود بحسب ضعف کبر سن روانه کشمیر ساختند -
 داراشکوه را بعلمت عارضه بدنی مع اهلینه او در جهانگیر آباد
 گذاشتند بعد و بود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
 فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه
 زاده بعد و بود حکم باتفاق امیرالامرا او اواخر ربیع الاول از پشاور کوچ
 نمود و چند منزل که طی نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن
 راهها از برف و هموار نمودن کتلهای دشوار گذار و بستن پلها پیشتر
 مرحله پیدما گردید - غره ربیع الثانی پادشاه از آب فیلاب عبور نمودند
 بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهای آنجا که بدستور ایران ساخته
 بودند خوش ننمودند اما رستهای بازار را که علیمردان خان مرافق
 دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوی بازار را بطرح
 مذهب بغدادی آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که
 نقشه نمونه آن نزد مکرمت خان ناظم دهلی که اهتمام قلعه
 نواحیات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد
 بعهده او بود بفرستند - هزار سوار به معد الله خان اطافه مرحمت
 شد امام قلی (۱۱۰) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

از دوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسب و قیل و منصب هزاری در صد سوار عطا فرمودند - و حکم شد که امرای تالیق بلغ پنجم حصه تابین بداغ رسانند - و بسعد الله خان امر فرمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و اخدیان و پیادهها سه ماهه پیشگی از سرکار بدهند و جمعی که جاگیر دارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیاناً منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیر از تاریخ داغ پیشگی بار بدهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما از نقد مساعدت به بندهای بادشاهی رسانده فارغ سازد •

متلاشیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیمت اقلیم حمل عظیم بر خیزد بیچاره منصبداران و جاگیر داران که بنام بی نشان گفته می شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچه بان از منصب و جاگیر می یامند باشند کار باقی همه بفقیر و فاقه و گدائی و خفت می گذرد و آنها که ذام نقدی برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه بحقیقت حال و فقر و فاقه آنها اطلاع واقعی یافته و نظر بر چنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجمله طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است که از عهده بر آوردن تمنای چندین ساله صوخته دین گدا پیشه که نام منصبداری بر خود گذاشته اند تواندن بر آمد •

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدی از یبندهای پادشاهی بعلت عدم خرج و باز بردار عقب بماند باز خواست روز جزا و این زمان بعهده آن وزیر سی نظیر خواهد بود و سزای آن پیهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعیین نمودند - و باخبر نویسان تاکید فرمودند که زویداد بی کم و کاست می نوشته باشند - میرزا محمد مشهدی که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گردید - بکمال شرف نزول نموده چند روز در حویلی امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلمه تشریف آوردند *

الجمال عنان که دست تیز جلو خامه را بذکر تسخیر بدخشان معطوف من سازد که چون هراول بکمل مسمی بطول که از کتله قلب آن سرزمین است رسید منبیاں خبر آوردند که یک گروه پائین کتل بعضی جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضی جا تا بکمربرف دارد سه هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شدید محنت دیده تعیین نمودند و چندین هزار مدد کار از دیهانت جمع آوردند و سپاه که برای آسانی عبور خود دامنها را بکمرزده کمر همت برای برف لای و برف کوی بسته بودند با هفرمندان کار شریک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار میکردند دو صد ذراع که شتر با بار تواند رفت کویچه بدستور پلک نموده باقی برف را کوییدند که از باقی آن لشکر ترسد تواند نمود اما باز کار بیل و بیلدار باقی بود و راجه بقیل داس و

اصالت خان که همواره هر اول بودند از اسپان فرود آمده بدین در آمده مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند و هر لحظه بدان انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلی از آنها کار گرفته در پاک و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار برای دلنهایی دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر بهادر خان مع راجها و جمعی دیگر از بهادران ازان کربوه فرود آمدند و بتفارت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرا جمادی الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات در آن هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر محرت افزا رسید که خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان وقتندرز می بود بحسب تاخت و تاراج از بکبه که بعد از دست برد اسپ و شتر و گوسفند و غله و تمام ما بعرف خانه بر عرض و ناموس مردم آنجا دست تعدی دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعی از سادات نامی را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود در مانده بود خبر خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خانه دار بر آمده که خود را نزد پادشاه زاده رساند درین ضمن محمد صدیق نام نوکر عمده خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر اراده ملارمت خود فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتی که ادعای او واقعی باشد

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر
و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا
پیش رفته بالای اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور پادشاه زاده
رسید محمد مراد بخش دوسه قدم استقبال کرده در بغل شفقت
آمیز گرفت و دست او را گرفته برکنار مسند خود جا داد و باظهار انواع
لطف و دلجوئی و خوش خوئی اشک ملالت و عرق کربت از
چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضه جمدهر مرصع و یک
تفوز پارچه و نه اسپ و یک فیل با حوضه نقره از طرف خود و پنجاه
هزار روبیه از طرف پادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و
هفت تفوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان
پرستی روانه حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلی رسید مرحمت
خان را برای مهمانداری و آوردن او تعیین فرمودند و همراه او فرمان
عزایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یک پالکی
و چهار درلی باساز طلا و نقره و بیضت تفوز پارچه روانه ساختند و
مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف
آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل
دولت خانه شد بخلوتخانه میمنت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند -
خسرو بعد از تقدیم آداب عزایات پابوس بجای آورد - دست شفقت
بر سر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیده محنت
کشیده او را بانواع مرهم لطف تداری نمودند و چارقب طلا درزی
و جیفه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهل کفاره گران بها با دیگر
مرصع آلات عزایت نموده منصب شش هزار دوهزار سوار و

دو نیل و پنججاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حویلی خان دوران کل
 ما بحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساختند فرود آوردند و
 حاصل کلام فوج پادشاهی کوچ بکوچ طی مراحل می نمودند تا از
 مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعه کهمرد رسیده بغضی قلاع آن حدود
 را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکن
 حرکت مذبحی نموده آخر قرار برقرار دادند - خلیل بیگ را در
 قلعه کهمرد گذاشتند و قباک نام قلعه در حصار بعد دست و پا زدن
 بصیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله
 خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعه حقیقت بحضور
 معروض داشتند و ازبکانی که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان
 خود را بقندز رسانده انواع تعدی بحال مال و عیال رعایای مالگذار
 باقی مانده می رساندند - از بدبخت رسیدن مواکب کواکب شمار
 قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قلعه چندین
 هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچه ستر هم بر بدن بعضی
 نگذاشته بودند شکر مقدم گوینان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم
 یک تنگ خانی و چهار صد درعه پارچه نیمه نمود بآن جماعه
 مرحمت فرمودند - درین ضمن نامه حضرت اعلی که بطریق پند
 و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن
 نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودند که بعد دریافت مضمون
 نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفی
 نمائید لولا ابتداء تقصیر عمده که از سر زده آنست که در ایام شورش
 سلطنت جنت مکانی تعدی و بیرحمی که از آن صحت پادشاه

فغلت در خرابی ملوک و مل و رعایای سرحد کابل بظهور آمد
تا دور آخرت بر صفحه روزگار ثبت خواهد ماند - بعده که از خواب
فغلت بپوش آمده خواست که از ارسال رسل و رسائل عذر آمیز
التماس عفو جرائم بمیان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود
با وجود این همه اظهار ندامت و خجالت و ادعای اطاعت آنچه باو
امام نمودیم در اجرای آن اغماض صریح نمود - چنانچه در باب وقاص
حاجی که پناه بحضرت ما آورده در چرکه بندهای پادشاهی در آمده
بود بعد رسیدن حاجی منصور سفیر بزیانی پیغام نمودیم که فرزندان
و ناموس وقاص حاجی را بلا آفت جانی و مالی روانه حضور
سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چنان کار و عرصه
زندگانی بر عیال او تنگ نمود که منکوحه او با دختر خود را مسموم
ساخت - و وقاص حاجی از شنیدن آن بیمار گشته بر بستر غم و
غصه همدوش مرگ گردید - سبحان الله از بزرگی و نجابت ذاتی
و رویه خردمندان تا طریقه گمراهان روز ازل این تفاوت دارد که در
ایامی که میر خلیل الله بزنی با پسر خود میر میران از شاه عباس
آورده گشته بطریق فرار نزد چنت مکانی آمد و برای طلب
اصالت خان و خلیل الله خان نبیره های خود سال که بسبب صغری
و تفرقه روزگار با خود نتوانست آورد چنت مکانی مصحوب خان
عالم بشاه عباس نوشت آن زبده دودمان مصطفوی بر گزیده
خاندان مرتضوی آنها را با سر انجام ضروری باعزاز تمام روانه ساخت
و این معنی باعث مزید التیام مودت و وفاد گردید - همچنین بعد
رو آوردن علیمردان خان باین درگاه که برای عفو علی پسر کلان او

که نزد شاه ایران بطریق یرغمال بود نوشتیم بلا توقف روانه نمودیم •
 بدین تفاوت را از کجا ست تا کجا

معینا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب
 آرد باعانت او کوشیده دست شرطالمان و شریک دولتان او از و
 کوتاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم -
 الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع قدر عنایات سابق و لاحق
 ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید
 و ملک بر و مسلم خواهد ماند و الحلام •

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشید کابل نزد
 نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه
 منزلی سر زمین بلخ است و درازنه کروه نام آب و علف پیدا نیست
 رسید اکثر چهار پای لافر و آدمهایی کم بضاعت شکم پرور هلاک
 شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسی
 با احترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه
 مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آرد و گفت که الحال دانستم که
 از دست جور پیشگان حق ناشناس ناسپاس رهائی خواهم یافت و
 تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاهزاده و الا قدر نموده خود را بخدمت
 پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیری آن کعبه
 و قبله مقصود زاد و راحله کعبه الله حاصل نموده روانه بیت الله
 کردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زبانی بالمشافهه پادشاه زاده
 داشتم - و محمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان
 مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر ازبکان
 خونخوار ضرر جانی و مالی بار رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه
 زاده القماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانه
 شاه مرغان (۱۱۱) رسید نذر محمد خان جوچک بیگ نام ازبک معتمد
 را نزد پادشاه زاده فرستاده القماس دوسه روز مهلت در میان آورد چون
 پادشاه زاده و امیرالامرا آرا خدعه و دفعه فراهم آوردن لشکر دانستند
 آن روز پانزده گروه راه طی نموده دو گروهی بلخ رسیده فرود آمدند
 و اسحاق بیگ با استقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض
 داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعی
 از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بی آنکه از
 آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمه
 اصالت خان رسیدند پادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع
 مسافت دور و در رسیدن سوار بی جریده بطریق ایلغار فرش درون
 خیمه نشده بود پاره در منزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید
 بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته
 آندرون آورده برسوزنی که متصل مسند انداخته بودند اشاره
 نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام محبت التیام
 بزرگان آورده گفتند که بخان بگویند که از پیشگاه جاه و جلال لشکر و در
 مال برای امداد و اعانت آن ذوالقبال و گوشمال بی ادبان خسران
 معال تعیین شده که هر گونه امدادی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زمین طلا بهر دو برادر و خلعت
 بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر
 جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه زاده با امیرالامرا
 و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم
 خان را با قلیچ خان مامور نمود که بقلمه بلخ رفته متعرض حال و
 احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری
 زیر دستان و پرداخته حال پرمال رعایا پردازند - و خود از کفای شهر
 گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که
 مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر
 دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده همان همدیگر با شمیم و صحبت
 داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت
 زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معینا چشم آن داشت که پادشاه
 زاده بکسر بخانه او رفته فروه آید و از باختن عقل استقبال نگذوده
 تهیه ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و بیرون
 فرود آمدن و تعیین نمودن امر ابوی بنده بیست زیاده از سابق بر
 مال خاطر پرمال او افزون از روی افسرده خاطر جواب عذر آمیز داد -
 از آنکه طانت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عاز
 فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم برخود داده زن و فرزندان
 را در قلعه باد و پسر بامم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر
 گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده
 راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهادار است
 بر کمر بسته قدری جواهر و مومع آلات و اشرفی باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامه مکلف بران پوشیده سبحان قلی و قتل محمد پسران را با چندی از بکن و غلامان پخته کار با خود قسمی که شهرت نیابد گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادی راه فرار اختیار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عویضه مبارک باد و روانه نمودن بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بنی مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادی آنکه بی استعمال تیغ و سنان بای تخت بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند - ورستم خان و قلیچ خان به نسق ضروری شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان با مردم جزو متفرقه بدان شهرت با سرانجام فیانت برآمد - وقتی که مردم پادشاهی خبر دار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یکتا پیر زیاده فاصله گذشته بود پادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بحیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تعخیر درآمده سوار شدن خود و تعیین امرای کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با اصالت خان و گروهی از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سوار را چهوت از راه کارطلبی و اظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامه تازه که امرای پادشاهی بضبط اموال آن سرگشته بادیه حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارک مال پایمال حادثه و تاراج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه از ازبکیه خون آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دویم که مردم معتقد برای گرد آوری مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعیین شدند. و خزانه و جواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد. غره جمادی الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامی شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد *

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و ذوات طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطه سررشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کار خانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از آن جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدری که توانست با خود برد *

انقصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیره ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر از واج و دیگر وابستههای او تعیین نمودند. مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهی که بخانی نیز زبان رد است و روپیه را چهار شاهی داد و ستد می شود بضبط می آمد از انجمله شصت لک شاهی حاصل بلخ باقی از بدخشان بوده و آخر از فقاق از بکیده و تعدی پسران نذر محمد خان بجای رسیده بود که از قلعه بلخ برآمدن متعذر مینمود. تا بضبط ملک و اشکوکشی چه رسد اما آنچه از تعدی و ظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکلفات آنها دید و کشید • ع •

آنها که چنان کند چنین آید پیش

گوبند محصول ولایت مارراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورگند و غیره باشد بتقسیم امام قلی خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعی در آبادی ملک نموده در افزونی محصول نسبت بما وزراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق رویه سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسه هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد زود بنباه فنا در داد بعمل آورد

• بیست •

اگر بایست شوکت سروری • دل زیر دستان بدست آوری
اگر بایست دولت و عز و ناز • باحسان دل درستان جمع ساز
وجه تسمیه مارراء النهر که از توران جدا می نویسند آنست که مابین هر دو ولایت آب کلان باسم جیحون که آمون نیز نامند در میان است دو امیر عمده آن ملک که دیوان بیگی یعنی وزیر و اتالیق که بجای وکیل مطلق باشد میباشند موجب آنها از سه لک خانی که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمی باشد و نوکران عمده دیگر برین قیاس •

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنة هزار و پنجاه و شش هجری

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنة هزار و پنجاه و شش
باکین لوازم تهیست فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گرفت

و در همان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بنی مختار از نزد پادشاهزاده محمد مراد بخش با کلید و مزده فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ایلغار رسیده باعث عیش و دربالا گردید - منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و درینفول حراست یکی از قلعههای سرحد باو تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار سوخیت و طلب قلعهدار و اراده ملازمت خود نوشته بخدمت بادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خیر دار باشد بعد حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و نورمان آفرین و تحسین بنام پادشاهزاده و امیر الامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسی بهره داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافه پانصدی مغنخر گردید .

کلمه چند از حادثات آوارگی نذر محمد خان و جمعی که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعد که بهادر خان و اصالت خان مع جمعی از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلالت خود بی اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جوین و پاشنه کوبان طی مسافت دشت پروهشتم می نمودند - اما از آنکه روزی که بر آمدند هفده هیجده کوه زمین ریک بوم طی نموده جایی افتادند که در شب تار راه گم کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند آنکه راه رفتند نشان از جاده و آب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت راه نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظه انتشار و نمودار گردیدن از بکیه شب در روز آرام خورد و خواب بر آنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیح دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعی بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه بائر آبادی رسیده خیر شنیدند که قریب ده هزار از بک با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظه تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که با خود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگی و اتالیق و ابراهیم بکارل و محمد امین کتاب دار باورمانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعده که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بفوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه بکبارگی نمودار شده بجانان کمان در آمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بحر دادن بان و تفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولان جانستان نزل تمام در فوج از بکیه راه یافت - و بعد گشته شدن جمعی از هر دو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضی از بکان که در جنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرات می نمودند قتیل و اسیر گردیدند .

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترک رفاقت نمودند - و آن سرگشته
 بادیه حیرت با چند نفر که رفیق شفیق روز بیگسی او مانده بودند مع
 غلامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان
 معطوف داشت - و بعضی مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان
 وقت آشوب سبحانقلی خان را از نذر محمد خان جدا ساخته
 با خود گرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهی تا آخر روز تعاقب
 نموده شب در هشترخان (۱۱۲) فرود آمدند و اسب و شتر و گوسفند
 بسیار مع اقمشه که ازبکن تاراج نموده در وقت فرار با خود گرفته
 بودند و بار در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردد می انداختند
 فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم
 نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را
 معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عذابات گردیده مامور
 بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان
 را نیز با فوج گران بسرداری کل اقواج سابق و حال پادشاهی برای
 تعاقب نذر محمد خان تعیین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن
 نذر محمد خان و اراده معارفت فوج سابق که درین ضمن از تسلط
 و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای
 آن ملک و رهنمونی بعضی هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل
 پادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله
 خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

سردازی این ملکاتو مفتوح و فوج بدیگری مقرر شود بفرده را طلب حضور نمایند - بعد عرض برخاطر پادشاه گرانی نمود - در جواب فرمان صادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل و اهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخیر در آید بآن نور چشم عنایت خواهم نمود - الحال که از عنایت ایزد متعال آرزوی دیرینه این خاندان برآمده هنوز که نسق قلعبات و آبادی ملک ویران گشته و تسلی رعایای دل شکسته و تعیین حکام و اهتمام تپانه بندی صورت نگرفته این اراده بیجا باعث زیاده افسرده ساختن دل‌های تپاه رعایا و سپاه و همه سکنه آنجا خواهد گردید - خصوص چنته اخلاص آثار که از مدت قرن‌ها بدعا از خدا این آرزوی دل می خواستند نهایت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درین است که چند گاه بعیش و عشرت در آنجا فرمان فرمائی نماید - باوجود رسیدن این جواب عنایت امیر عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسیدن جواب استعفا ذلیل‌الله خان را بلخ سپرده پیشخانه را بیرون زدن فرمود - از ظهور این نافرمانی نهایت باعث مزید گرانی خاطر پادشاه گردید - و پادشاه زاده را بتغییر منصب و جاگیر معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجیل تمام خود را رسانیده اگر تواند پادشاه زاده را به پیغام نصیحت آمیز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدایت باز آرد - و در صورتیکه داند حرق شنو نیست اصلا بدیدن او نرفته امرا را نیز از مجرای ارمفوع سازد - و در تسلی و جذب قلوب شرفا و اعیان آن دیار کوشیده رعایا را استمالت نموده از دست اندازی

زیردستان مأمون سازد - و بهادر خان داور زنی را برای تادیب
 زیردستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را برای پرداخت
 و نسق مالی در بلخ مستعمل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید
 که نظر بر آباء ساختن ملک و پرداخت رعایا هر دو باتفاق
 بی نفاق در سرانجام کارها کوشند و اگر نجابت خان که فی الحقیقه
 وارث ملک است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته
 باشد باختیار او واگذارند - و رستم خان را باندجو (113) و قلیچ را
 بددخشان مقرر سازد و از بندهای معتبر برکان لعل برگمارد -
 و رعایا آنچه تقاضای مطلوب باشد داد، در آبادی ملک و یران
 کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگی رسانده سرگرم
 جان فشانی سازد - و دیگر بصانع و ارشاد برای جاری ساختن سکه روپیه
 و برانداختن رواج شاهی و غیره نمودند - و فرمودند که حقیقت را پیهم
 برنگارد - و منصور حاجی همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب
 دو هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم
 رفت که بعد رسیدن علامی سعدالله خان بلخ خود را بقندز برای
 تنبیه از بکن رسانده بعدگوشمال دادن آن بدسکالان بکابل تعلقه صوبه خود
 مراجعت نماید - و بیست و پنج لک روپیه برای سپاه متعین بلخ
 روانه نمودند - و سعد الله خان خود را به پانزده روز به بلخ رساند - اول
 پادشاه زاده را بیغام نصیحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا
 حکم رساند که بخانه و بمجرای پادشاه زاده نروند - و در همه باب موافق

حکم کار فرما گردید . و در اجرای سکه رومیه و اشرفی و برانداختن رواج خانگی که از مس منگوش مسکوک می ساختند و بوزن نقره داد و سندی نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آمیز بسیار بکار برد . و همگی بیست و پنجروز در انجا مانده آنچه از آن مجموعه کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور پنداخت سلت و گرد آوری رعایای متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را آنچه داشتن بطول کلام منجر میگردد . و راجه روپ سنگه را که پادشاهزاده در قندز گذاشته بود و جمعی از قوم ازبکان که بالمانیان زبان زد بودند بارادگ گذشتن از آب آسون که سدره آن طائفه بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تودد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که محاربات صعب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامرا که بموجب حکم خود را رسانده بتنادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت خمت کارزارهای رستمانه از راجه بظهور آمد . و در کولاب نیز خطبه بنامشاه جهان صاحبقران ثانی خواندند . و طرف اندجو نائزگ فساد المانیان خون خوار مردم آزار بلند گردید . و بآب شمشیر آبدار بهادران رزم جو فرونشست . آنچه در ایام شورش فساد ازبکیه و المانیان بدنهک دون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است . اگر بتحریر عشر عشیر آن پردازد سررشته اختصار از انتظام می افتد . حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بر روی کار آمد . و چندین هزار المانیان زیر تیغ آمدند . و آن بد نژادان نیز در خون ریزی کمی نمودند . و پادشاهزاده بحضور روانه گردید . *

بعده عرض رسید که نذر محمد خان بایران رو آورده میر عزیز نام را که سابق نزد نذر محمد خان بحسارت رفته بود مع نامه شفقت آمیز مملو از نصائح انشا کرده سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیقه ناکامی روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگر چه اراده لشکر فرستادن ما بآن دیار بجز آن نبود که از بکان مکنه جو و المانیان زشت خور را که در همه اکناف و اطراف بلاد عالم از رویه ناهنجاری و جور و خون خواری و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقی می جویند تنبیه نموده آن دیار موردی آن فرزند مسند عزو تمکین را با وجود ظهور تقصیرات بر روی بحال داشته فوجی برای امداد و اعانت او در بدخشان گذاشته پای تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش باخته برهنمائی بدخواهان و محض وهم مرحله پیمای آن سمت گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را با احتیاط سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش در خور حاله هر یکی مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد از آنکه میر عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفاهان رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلیچی که نزد شاه میرفت باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا مزاجی چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغی که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان در انجا مانده حقیقت بحضور برنگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضه میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای صائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست و پنج لک روپیه نزه شاه بیگ خان قلعه دارغور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیه سابق بسپاه رساند - پادشاه زاده محمد مراد بخش - بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پدشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بندهای پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هر دو پسر و رستم خان پسر خسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب زردوزی و چیغه و خنجر مرصع و پهل کتاره و دو اسب خاصه و فیل و منصب پنجهرای هزارسوار و یک شاهی مفتخر ساختند - عبد الرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیه هر یک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاه زاده دارا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بیگ صاحب نزه خود طلبیده بلطف بی پایان گرد کردت از چهار آنها رفته هر یک را خلعت و زبور عطا فرموده برای هر کدام مکان و یومیه مقرر نموده دلآسا نمودند - و فرمودند که هر جا که نذر محمد خان باشد شماها را خراهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بتاکید طلبیدند و صوبه بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبه گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و سه نواز

خان را از تغییر شایسته خان صوبه مالوا داده سرکار جونیپور از تغییر
شه نواز خان بمیرزا حسن صفوی عطا فرمودند - سعد الله خان از
بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافه هزار سوار که از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید •

فهم شعبان از دارالملک کابل بدارالسلطنت لاهور متوجه
شده پسولن و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند -
به سعد الله خان فرمودند که نامه اتحاد بیان معنی بر ذکر فتح بلخ
و بدخشان بشاه عباس برنگارد - و یک تبضه شمشیر مرصع مع پرقله
گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جمله
مرصع آلات و جواهرخانه ارهمان ضرورتاً قابل ارسال بود و آنها را اصل از جمله
فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح
گشته مصحوب ارسال بیگ روانه ایران ساختند - نفقه چند منجمه
مضمون آن نامه بنگارش می آید •

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید
که فرقه طاعیه خاطیه ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان
حصیان برآورده چشم از بازپرس روز معاد و سطوت رب العباد
پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا برآورده با از جاده
انقیاد والی خود بیرون نهاده کار بروتنگ ساخته مصدر اداغلی
زاهنجار و بی اعتدالی دور از کار گشته اند - وضعغلی آن اماکن
و غربای آن مساکن با مال حوادث و دستخوش وقائع گردیده
و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل
منعدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قرآ العین رسالتند و بضعة بتول زهرا و فلذک بطحا که مسجدت
 اینان اجر تبلیغ اوامر و فواهی و سرمد ابلاغ احکام الهی است جمعی
 کثیر و غفیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - از اینجا که باقتضای
 حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و توهم بحال مسلمین
 نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
 بفضل کامل و کطف شامل باین مشمول عنایت خود آرژانی
 داشته و داد دهی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
 همت والا نظرت علیا لازم و مستحکم است عنان نیت حق طویست
 و عزیمت حقیقت سرپرست هیچدهم شهر صفر ختم الله بالخير و
 الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعناتی ظفر و
 همکابی نصرت از دار الملطنت لاهور بصوب مقر اوقات و اقبال
 دار الملک مسجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
 ربیع الثانی بمبارکی و نصرت قرین فتح و فیروزی گردیده دار الملک
 مسطور از پرتو ماهیچه اعلام لامعه فروغ تازه یافت - از اینجا که لشکرگران
 بیگران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
 این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانه سنگین و خزانه خارج
 از قیاس و تخمین بسرداری فرزند سعادت مند گامگار سوید منصور
 بختیار قرآ باصره دولت غره ناصیه حشمت نور حدیقه شوکت
 ثمره دوحه جلالت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعیین فرمودیم
 یا آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و دره های بیمنافک و
 بهیاری کربوه و مغاک دشوار گذار بود در گذر طول برف مرتبه که
 نظر تند در عبور آن کندی می نمود بیلداران چابک دست و گونه

چالاکت و چمتا مع مبارزان نصرت شعار جلالت کیش
 شه بهاهدان فیروزی آثار سبقت اندیش که جانهازی در راه خدیو
 بلقیقی و خداوند مجازی سرمایه حصول سعادت نشأتین دانند و
 معرکه رزم را در تقدیم خدمت ولی نعمت محفل بزم شناسند
 راهی را که چون صراط باریک بنیاد و رفیق بودخبرنکرده و انتظار نبرده
 برف را بجمدهر و خنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و
 داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد
 خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه
 امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و
 لشکر ظفرانقلعه قندز را که حاکم نشین بود و قلعه کهمرد را سر
 سواری مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و
 بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
 پادشاهزاده عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه
 بلخ گردید از بکبه تاب خدمات شیران پیشه و غا نیاروده از جمیع
 اطراف ره سپرد وادی فرار گشته آنروزی آب آمون رفتند - نذر محمد
 خان که نه رای ستیز و نه طاقت محصور گردیدن داشت درحین
 که پادشاهزاده با عساکر فیروزی اثر بنواحی بلخ رسید پسران خود
 را برسم پذیرا آن نو باوگ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواستش
 اطراف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک
 نموده به تسلی و دلدهی و دانهزی کوشیده آنها را بخصت
 انصراف پیش پدر داد - اما فردای آن که حوالی شهر بلخ مضرب
 خیمام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بلاجا تمام عیال

و اطفال و مال و منزل اندوخته مدقه‌العمر گذاشته و سبحانقلبی و قتلای پسون را که در آن وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگران را جهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدود چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاره دود مان اسلاب طیبین و سلاله اسلاب طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیده تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است با احترام تمام دستوری طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار ساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالی چنانچه این فتح نمایان را که کار نامه پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سرقتند و بخارا را نیز نصیب گرداند
 آمین رب العالمین *

بعد رخصت ابرسان بیگ کوچ بکوج متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانه غوریند نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرمانی که از ملازمان عمده جانی خان قورچی باشی ایران بود بعد از قتل جانی خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطای شش هزار روپیه و خلعت و اسپ سرافروزی یافت - مبلغ بیست لک روپیه روانه کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم در کشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالی دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخصر و بهرام و بیست و پنجهزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یک لیل با زین نقاره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع پسر

محمود عقیقت فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که از منصب
 دوازده هزاری ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت
 هزار سوار بحال نمودند - شکر النساء بیگم عمه حضرت از اکبرآباد برای
 تهنیت فتمح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو
 انعام نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت
 نمود و بعظای ولایت بلخ و بدخششان از اصل و اضافه بمنصب دوازده
 هزاری ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
 و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو
 اسپ از طویل خاص بازمین طلا و مینا مع دروست اسپ از
 طویل دریم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته -
 وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز
 بگذارند و در ماه اردی بهشت از آنجا روانه بلخ گردن - بعرض رسید
 که راجه رای سنگه و غیره جمعی بیحکم از بلخ برخاسته آمده اند
 حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخو
 ببرد - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود
 بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند
 که پادشاه زاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه برای
 مدد خرچ سپاه بلخ روانه پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از
 رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتله بگذارند - بتعداد
 امرائی که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اطرافه و انعامات مقرر شدند
 لپرداخته بتصرف دیگر مدعای پرداخت - سی هزار روپیه بمسئولان
 قسط دیده رساندند - پادشاه زاده محمد شجاع را تا رسیده هزار سوار

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپيه را جواهر و نك روپيه را
ديگر اجناس گذراند از جمله آن جواهرات روپيه قبول افتاد -
ميرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار
عنايت فرمودند *

معارفاتي كه ميان منصوبان پادشاهي و ازبكيه گذشته چون
شرح آن طول كلام دارد مجملتي بتجوير آن مي پردازد - مكرر
حقيقت فساد عبد العزيز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسيد
كه براي تسخير بلخ از سور و صلح زياد لشكر فراهم آورده و ازبكيه
و المانيان كه سيوم و چهارم حصه لن علوفه دار باقي لوت (114)
خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانيان
دد سيرت بر سر قلعه داران تازه به تسخير درآمده وقت بيوقت ناخنه
و غافل ريخته جمع كثير را بقتل آورده نزديك بود كه قلعه را باز
بتصرف در آرند - سعادت خان خبر يافته بگوشمال آن جماعه بدسكل
خود را رسانده و ديگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه
شقاوت پزوه بحال رعابا بل بامراي آن ضلع رسيده از ملاحظه اظناب
سختن بتجوير آن نمي پردازد - اما كلمه چند ار حسب و نسب و
انعمال و اطوار آن قوم بدسكل مي نگارد - گویند المانيان فرقه اذد از
قزاقان از بكيه كه خوراك و پوشاك و زيبست و كردار آن طائفه
فاهنجار باطوار آدم نميدانند جمعي اند از شناس صورتان حق
فانسان كه دائم كار آن جماعه دد نژاد بدنهاد اندر ختن مال و نژد و

و بال است و همیشه شیوه این طائفه ضلالت پیشه مخوریزی و فتنه انگیزی و راه پیداد سپردن و اندوخته هر که بدست آید بطریق سفاکی و بیبکایی بدستور قطاع الطريق بدست آوردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهم رساندن است - و برای یغمای یابویی نیم مرده چندین بهادر خون آشام بر همدیگر سبقت نموده بر قتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایه اعتبار و فخر خود میدادند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیغ باز گشت زدن رسانده رو بگردن آوردن از جمله صفات شجاعت می شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی می نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذر فراموش می توانند نمود - بهترین غذای شان خون اسب و قمیز ترش و تلقان جواست اگر پارچه گوشت بو گرفته یا چار پایی نیم مرده بدست آید بدان تنعم می نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن گاه و جو که بغذیمت یابند قناعت نموده چهل رینجاه کروه می درند و از آب آمو که دریای خون خوار آدم ریاست بسرعت هر چه تمام تر گذشتن کار بازیچه سرسری دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند - باقی اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر مفر المظفر بهم معنای ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند - سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضه

اهلیه رفاعت نقوانست نمود در لاهور گذاشتند - بعرض رسید که حکیم
تقرب خان نود سال از مرحله عمر طی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازه بلخ
فصاد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین
که چو اوه تپانه دار فواج آن ضلع آخر شب رسیدند اوگر سین بتهدیه
سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله و مقاتله آن جماعه پرداخت و قاسه روز کارزار صعب
روی داد و جمعی از راجه پوتان و بندهای بادشاهی بکرا آمدند و از
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستاده بهادر
خان بکومک رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا خبردار شدن و فوج تعیین نمودن بهادر خان اسپ و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاروت چهار نیم پهر
فوج تعیین کردند بهادر خان بمر داری نیک نام خان که با دره هزار
سوار تعاقب نموده بود رسید بعد مقابله جمعی ازان گروه طعمه
تیغ و تیروسنان گشته باقی رو بفرار آوردند - نیک نام خان که
غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسپان و
چار پایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکی
شب بعد هزیمت دادن آن جماعه دران مکان فرود آمد - المانیان
اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشته خود
یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

خان جهان بادشاه (۶۵۰) سنه ۱۰۵۶
 مبارزان غیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده
 پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازی بر روی کار
 آوردند و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی شدند - آخر کار
 المانیان را نبرد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از
 میان برداشته گردید از جمله کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ
 از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت بادشاه زاده آمده در
 جرگه بندهای پادشاهی داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود
 پیوسته باصل کار خود می پرداخت در آن میان کشته گردید و سر
 او را بریده آورده بدروازه بلخ آریختند - همچنان در حوالی بدخشان
 جمعی از المانیان خود را رسانده مرواشی و چارپای بسیار رعایا
 و سباه از چراگه گرفته راهی گشته بودند خنجر خان حارس
 بدخشان خود را رسانده بعد داروگیر مردانه و تردد رستمانه
 بران گروه غائب آمده بسیاری را بقتل رسانده مرواشی را برگرداند *
 دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خان قلعه دار بدخشان
 است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نافرمان کارزار
 اشغال داشت و کار بجائی رسید که نزدیک بود که قلعه بدخشان
 بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بعد رسید
 با همراهان قلیچ خان داد جانبازی دادند و جمع کثیر همراه
 محمد مراد داوغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضی راجپوتیه
 بکار آمدند - و اسپان قلیچ خان که برای خرید بیرون قلعه بسته بودند
 و ترسست اندرون برهن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره
 بمقتداد کشیدند - تفصیل آن خالی از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا در هفته سپاه اندرون و بیدین فرصت دم آب آشامیدند
 نداشتند و هر روز جسمی از هر طرف کشته می شدند تا آنکه
 سرداران آن جماعه از راه حیل و تدبیر ملاحظه رسیدند فوج دیگر
 بمدت بلایه و مداحی پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند - درین
 ضمن بازلن شدت پاریس گرفت و تودک توپ و تفنگ در میان
 نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبی که بشهر می آمد
 بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهادان رزم آزموده
 کار زار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تودک باز نداشتند -
 تا آنکه از اطراف کومک پادشاهی رسید و مفسدان بدمال او بفرار
 آوردند •

دیگر از جمله سوانحی که در غور بر شاه بیگ خان دوباره
 رو داده و بتحریریک خواجه کلان و قاضی تیمور که از اعیان غور بودند
 و با مخالفان باقامه و پیغام همدانستان شده فوج بر سر شاه بیگ خان
 طلبیدند و بخیه آنها بر روی کار افتاد و آخر همه آنها بمکانات
 نو بکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای پادشاهی
 رسیده اگر بذكر آن پردازد از سر رشته سخن دور می افتد لهذا بتحریر
 باقی احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد •

چون نذر محمد خان همراه قتلک پسر و چندی از ازبکان و غلامان
 رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیره نذر محمد خان با چند امیر
 مثل یادگار قلی و عاشور قلی و غیره دوازده نفر سردار و ستمند
 سوار در راه بدر پیوستند بهمراهی آنها به بلده حاکم نشین مور رسیده
 هفته آنجا توقف و ززیده از آنجا خود را بمشهد مقدس رسانید •

بیازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه
 ایران طریقه استقبال و مهمان پرستی که با برادر کلان او نموده بودند
 در باره او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضی قلی خان ناظم مشهد
 اطلاع یافته جمعی از قزلباش را فرستاد در خانه او کشک نشانند لهذا
 خجیل زده و ناچار گشته راه صفهان اختیار نموده چون به بسطام
 تعلقه عراق رسید شاه عباس محمد علی بیگ را که سابق بمسافرت
 هندوستان آمده بود بمهمان داری او مع نقد و جنس روانه نمود -
 بعد رسیدن محمد علی بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه
 خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای ساژندران و وزیر داماد
 شاه می شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویه مهمان نوازی
 یکت کرده پاننداز اول پارچه رنگین و چیهنت بعده قطنی و دارائی
 و نیلک و مشجر و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه
 است پارچهای پای انداز را بطریق قذات بهم دوخته از نظر گذرانده
 بتروشک خانه حواله می نمایند اما در ایران پای انداز را بطریق واقعی
 نموده بشاطر باشی و عمله و فعله سواری انعام میفرمایند - نذر محمد خان
 فرمود که در سرکار از ضبط نمودند بعده که نزدیک دیوار شهر رسید
 شاه خود استقبال نموده با عزیزی که مخصوص خاندان آن دوستان
 و برگزیده سلسله صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقه
 مسافر پرستی بجا می آرند در خورده بباغ متصل شهر که برای او
 قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ما حاضر بار
 همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانه خود رفت و
 نذر محمد خان را مکانی که برای او مقور کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانه خود مراجعت نمود روز سوم نذر محمد خان بدین شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعد شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعد که استفسار احوال به بیان آورد نذر محمد خان از بیونائی و شرارت نوکران و ازبکان نمک بحرام و شکوه پسر بدانجام و سرگذشت خود ظاهر ساخت و خواهش کمک بمیان آورد - شاه در جواب بتسلی پیش آمد - درین ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از بکینه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک برون چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کمک و نصرت از باری تعالی مطلوب است بعد شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضمیمت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجای پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکره آورد سیر چراغان نموده بخانه خود رفته بتمارض یا عارضه واقعی خانه نشین شد - بعد که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بی ادبانه با شاه سلوک نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتی که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان ناخوانده هدیه خداست والا این مرد هودائی مزاج چنان سلوک سرعی میدارد که پنداری من بدر خانه او باحتیاج رفته ام - باز چون از وضع نا محمود او که روز بروز بر خاطر شاه نگرانی می نمود در توجه و رویه مهمانداری شاه تصور راه نیافت تا آنکه نذر محمد خان محمد

علی بیگ مهماندار را طلبیده پیدام شکوه آمیز بمیان آورده گفت
 من برای خوردن طعام و سیر چراغان نمون نیامده ام چشم اعاتت
 و مدد تنبیه پسر غدار و ازبکن ناهنجار و بر آوردن فوج هندوستان
 داشتم حالا که شاه بحال من نمی پردازد اراده بیست الله دارم و
 میخواهم که شاه مرا ماذون سازد که مشقت استخوان خود را بآن
 مکان متبرک بوسانم شاه در جواب گفت که هنوز از شما گرد راه تکل
 نیامده و انحراف مزاج راه یافته چند روز در سیر باغات و تفرج
 عمارات و گشتکار طبع را بحال آرزد و باهم صحبت بداریم بعده
 موافق ادعای خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر محمد خان در جواب
 گفت که زیاده برین صبر نمیتوانم نمود و چاره کار بجز اختیار نمون
 سفر حجاز ندارم - پادشاه خلیفه سلطان را برای تسلی و دلداری خان
 سماجت نشان فرستاد و نذر محمد خان همان جوابهای درشت
 داد - و بار دیگر خلیفه سلطان فهماند که شمارا رضامندی شاه ضرور
 است در صورت اراده سفر بیست الله نیز برخصت شاه روانه شوید
 خان در جواب بید ماغانه گفت که من در بند رضای کسی نیستم
 فردا روانه می شوم - و روز دیگر که زیاده از دو هفته از رسیدن نذر
 محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باقی که وقت آمدن
 نذر محمد خان و شاه هم نمک گشته بودند فرود آمد - دویم آن روز شاه
 خلیفه سلطان را با دیگر ارکان سلطنت خود نزد خان سودائی مزاج
 فرستاده دلدارها نمود و روز دیگر خود تشریف آورده آنچه شرط
 دلداری و سلوک بود بجا آورده دوازده هزار تومان که چهار لک
 روپیه باشد نقد و قدری جنس مورارید و زربفتی و غیره که از هزار